

ای پسر فاطمه منتظر شما ایم

گزارش روز



حبیبتا محمدی فرماتی

بهار آمده است، اما این بهار با سال های پیش از آن فرق می کند. هر سال با شنیدن بیانات رهبر معظم انقلاب در حرم مطهر رضوی، سال نورا شروع می کردیم. اما امسال روال و برنامه زندگی ها فرق کرده است. جای خالی رهبر شهیدمان شهر ما را هم شلوغ کرده است، آدم ها به جریان متفاوتی پیوسته اند. هیچ کس فکرس راه هم نمی کرد رفتن یک نفر، غم را این همه در بین آدم ها پدیدار کند. ما روز به روز چله ای که رفت، هم منتظر آمدن «سید علی» شهید به زادگاهش بودیم و هم تمام تلاشمان را کردیم که در هنگامه حمله و حشیانه دشمن آمریکایی صهیونی به مرز و بوم کشور در سنگر خیابان کم نگذاریم. نترسیدیم و به خیابان آمدیم، ما هم جنگیدیم. زمزمه ها از همان نخستین روز شهادت رهبر شهیدمان این بود که پیکر مطهر ایشان بعد از برگزاری مراسم وداع در پایتخت به زادگاهشان مشهد منتقل می شود تا برای همیشه همسایه ما بمانند. حالا به بهانه چهلمین روز شهادت ایشان، به سراغ مردم مشهد رفته ایم تا از حس و حالشان در باره هم جواری همیشگی با مزار رهبر شهید بگویند.

ما دلتنگی برای آقا

چراغ حجره های خیابان های مشرف به حرم مطهر رضوی معمولاً همیشه روشن هستند. اما این ۴۰ روز نه حوصله و رمقی بوده، نه خرید و فروش و بازاری. همه چیز به شرکت در تجمعات شایسته ختم می شده و پیگیری و تحلیل اخبار جنگ. هیچ وقت بازارها این طور نبوده است. مغازه غلام سرور سلطانی در ورودی شیخ طبرسی است. می گوید معمولاً دم دمای عید که می شد می نشستیم اتفاق های خوب و بد سالی که گذشته را با هم مرور می کردیم و بعد هم دهه های پیش از آن را. اینکه کدام دهه بهتر بود. کسب و کار که کساد می شد مدام از بدشانسی و بدبختی به هم تق می زدیم. اما امسال شهادت رهبر، همه معادله های جهان را به هم ریخت، چه رسد به حساب و کتاب ما. با بغض ادامه می دهد: بعد یک عمر تلاش و مبارزه، حالا وقت استراحت رهبر شهیدمان رسیده است. رهبر یک ملت بودن مسئولیت سنگینی است و ما هر سال منتظر رسیدن فرودین و زمان سخنرانی حضرت آقا بودیم؛ امسال اما نشد که بشود. یک روز و دو روز و یک هفته، به یک ماه و حالا هم به چله رسید اما دل خوشیم به اینکه آمدن حضرت آقا به شهرمان نزدیک است. از یک طرف واقعا دلتنگ جای خالی شان هستیم و از طرف دیگر خوشحالیم که هم جوار و همسایه ما می شوند. حالا آن قدر وقت دارند که هر وقت دلمان برایشان تنگ شد، کرکره را بکشیم پایین، اول برویم زیارت حضرت رضا^ع و بعد هم دیدار رهبر شهیدمان. سلطانی می گوید: هر وقت دلم برای حرف های آقا تنگ می شود، صدایشان توی گوشم زنگ می خورد که از لزوم پیشرفت می گفتند. فکر می کنم بزرگ ترین وظیفه ما این است که آرامشمان را حفظ کنیم و از لحاظ علمی، فناوری و تولید به پیشرفت برسیم. وظیفه ما مشهدی ها در این زمینه سنگین تر است. مردم همیشه جلوتر از نهاد های دولتی بوده اند.



باید سنگ تمام بگذاریم

تقریباً تمام کاسب های حوالی حرم مطهر رضوی معتقدند که شهادت حضرت آقا زندگی شان را به دو بخش قبل و بعد از این جریان تبدیل کرده است. از فروشگاه های موبایل تا لباس فروشی ها، رستوران ها و کافی شاپ های رنگارنگ. بین آن ها مصطفی عزیزی می گوید: هر سال از بهمن ماه برای میزبانی از زائران و بعد هم آقا در روزهای ابتدایی فرودین آماده می شدیم. معمولاً همه منتظر سخنرانی رهبری در مشهد بودند. نوروز امسال شهر شلوغ تر از همیشه و همه سال ها بود، اما یک فرق بزرگ با سال های قبل داشت، اینکه همه عزادار بودیم. به نظرم در این شرایط باید برای میزبانی از زائران سنگ تمام بگذاریم. کوتاهی کردن مادر شان رهبر شهیدمان نیست. از طرفی حالا که پیکر مطهر سید ما خراسانی ها در زادگاهشان به خاک سپرده خواهد شد، فکر می کنم ما مشهدی ها وظیفه سنگین تری در قبال این موضوع داریم و باید بیش از پیش آماده دهنده راه رهبر شهیدمان باشیم.



هم بستگی، ارزشمندترین سرمایه

علیرضا نوروزی هم یکی دیگر از کسبه حوالی حرم است. می گوید تعارف که با هم نداریم امسال شرایط مناسبی برای هیچ کس نبود. شهید، قم، تهران و شیراز هم خدایی ها به مشهد ما آمدند. حالا وظیفه ماست برگردیم به روزهای هشت سال دفاع مقدس. آن روزها، عده ای در سنگر می جنگیدند و عده ای هم پشت سنگر بودند و هر کاری از دستشان برمی آمد انجام می دادند. لباس های پاره زخمیگان را می دوختند، نخود و کشمش بسته بندی می کردند، ساندویچ آماده می کردند و... این روزها باید به خودمان بیاییم. ارزشمندترین سرمایه در این روزها هم بستگی است که به هیچ قیمت نباید از دست بدهیم. حالا وقتش است که تمرین از خودگذشتگی کنیم. کمی منصف تر باشیم. کمی منعطف تر، کمی خودداز و صبورتر. بار خراسانی ما به شهر برمی گردد. اگرچه داغ فقدان رهبر شهیدمان سرد نمی شود اما خوشحالیم از اینکه قرار است پیکر مطهر ایشان در شهری به خاک سپرده شود که ما در آن نفس می کشیم و زندگی می کنیم، چون حالا دیگر هر وقت دل تنگشان شویم، می توانیم بعد از پابوسی ولی نعمتمان، به زیارت ایشان هم برویم و دلمان را سبک کنیم.



وظیفه سنگین تر ما مشهدی ها

راضیه معلمی زاده، شهروندی خانه دار است. یک راست می رود سراغ اصل مطلب و ابراز خرسندی می کند از اینکه از این پس، هم جوار با رهبر شهید است و می گوید: وظیفه ما مشهدی ها برای ادای دین به سید خراسانی ها سنگین تر است. از همین حالا تمرین کنیم. خودخواهی ها را کنار بگذاریم و آن طور باشیم که آقا همیشه سفارشمان می کردند. بیشتر ما ایام دفاع مقدس را به خاطر نداریم، به این دلیل که یا هنوز به دنیا نیامده بودیم، یا خیلی کوچک بودیم. حالا وقتش است خودمان را ثابت کنیم، در هر شهر و هر نقطه ای از کشورمان که هستیم. فعلاً این برهه سخت را با گذشت و همدلی پشت سر گذاشتیم. درست که آتش بس اعلام شده است اما همدلی مردم باید ادامه داشته باشد.



زیر سایه پدر مهربان

حرف سیدرضا آل علی گفته خیلی های دیگر است که تجربه ازدست دادن پدر را دارند: «انگار بابا تازه از دنیا رفته است و من سوگوارم، اما از طرفی حالا این خاطر جمعی را دارم که تا آخر عمرم شاه... زیر سایه پدر مهربانم هستم و هر وقت دلتنگ رهبر شهیدمان شدم، بدون هیچ سختی و کاغذبازی اداری می توانم به مزار ایشان بروم و دلتنگی ام را کم کنم.» می گوید: به همدیگر حق بدهیم که اگر در این شرایط جنگی که گذشت و ما با آن لحظه سخت دست و پنجه نرم کردیم، حس و حال خوب نداشتیم، ولی حالا وقت عمل است که تمرین صبر کنیم و از گلایه هایمان کم. همین حالا وقتش است خودمان را نشان دهیم، بماند که آقا برگردن ما خراسانی ها حق بیشتری دارند. عمری است از مشهد رفته اند اما برایمان پدری کرده اند. یک پدر مهربان برای همه. ادامه می دهد: سلاح ما جرعه های کوچک بخشش و محبت است. هر چه آتش جنگ خانه ها را خراب تر کند، دل ها بزرگ تر می شوند. اگر برای ترامپ و همدستانش تا قبل از شهادت رهبر یک درصد شانس این بود که به اهدافشان برسند، حالا هم راهم از دست داده اند. رهبر ما با شهادتش جهان را بیدار کردند و موجی در کشور راه افتاد. دشمنان جهان اسلام هر روز که می گذرد، بیشتر می فهمند چه اشتباهی کردند. بعد از اعلام آتش بس هم گرچه به همان یقینیم که هر چه به خیر و صلاحمان است، همان پیش آید اما باز هم کوتاه نمی آیم. آل علی می گوید: ما منتظر آمدن پیکر رهبر شهیدمان هستیم تا سنگ تمام بگذاریم. قدم تک زائران هم روی چشم ما.



چشم دشمن کور

منیره پرنده شب هادر غرفه های عرصه میدان شهدا جای دست رهگذران می دهد. او یکی از اعضای گروهی است که دور هم جمع شده اند و این شب ها هر کس کاری از دستش برمی آید، انجام می داد. یکی جای می داد، یکی خرما، دمنوش و... این موج در کوچه پس کوچه های شهر هم جاری بوده و هست. پرنده می گوید: خرسندم از اینکه ما مشهدی ها حالا که پیکر مطهر رهبر شهیدمان در مشهد به خاک سپرده خواهد شد، بهیچ تشریفات و دشواری می توانیم به ملاقات و زیارتشان برویم. ما رهبر کشورمان را از دست دادیم، عزیزمان را. اما به جای آن سرمایه ارزشمندی به دست آوردیم. موجی از مهرورزی شهروندان. ایران، خانه ماست و به هیچ کسی اجازه نخواهیم داد به آن بد نگاه کند. پرنده بیان می کند: حالا که قرار است پیکر مطهر حضرت آقا به مشهد بیاید، باید تسهیلات برای زائران مهیا باشد و موبک ها دوباره برپا شوند. هر چه داریم در این ایام رو می کنیم. چشم دشمن باید از دیدن این همه ارادت کور شود. رهبر گردن ما خیلی حق داشتند.

نوجوانان پای کار پیشرفت کشور

نوجوانان شانزده، هفده ساله هم در شب و روزهای بعد از جنگ رمضان دوشادوش دیگر اقشار، سنگر خیابان ها را حفظ کردند. رقیه حامد یکتایی از همین نوجوان هاست که به نمایندگی از دوستانش در مدرسه گل نرگس حرف می زند. جنس صحبت هایش با آدم های دیگری که هم کلام شدیم، کمی فرق می کند. به تأکید همیشگی رهبر شهید برای پیشرفت علمی کشور اشاره می کند و می گوید: ما نوجوانان تلاش می کنیم کشور از لحاظ علمی، فناوری و اقتصادی به پیشرفت برسد. او ادامه می دهد: دوست داریم کشوری که با جنگ و دندان حفظ کردیم، با عدالت اداره شود.



قصه یک جهادگر تبیین

من هم جزئی از همین ها شده ام. هر شب پایه پای خیل سیاه پوشی می روم که سوگواری شهادت آقا و دیگر شهدا هستند. صدای صلوات خاصه بلند است. بین شلوغی چهارپاره مقدم، روزه روی حرم ایستاده است. مثل او خیلی های دیگر هستند که بغض روی چهره هایشان سر باز کرده و دارند گریه می کنند. باب گفت وگو را با او باز می کنم. دختر جوان قاب عینک را از روی چشم ها برمی دارد و اشک هایش را پاک می کند. لجه دارد و کلمات را کش دار و آهنگین ادای می کند. تهرانی است. می گوید: تا زمان شهادت آقا، معنی دل شکسته رانمی دانستم. دوباره اشک سر می خورد روی گونه هایش. بریده بریده حرف می زند: هیچ وقت این طور به مشهد نیامده بودم. این سفر خیلی فرق می کند. همه این ها را خوانده زارعی می گوید و پشت بندش ادامه می دهد: خانه مان در بولوار پیروزی تهران است. نمی دانم بگویم خوشبختانه یا بدبختانه روزی که موشک زدند منزل نبودیم. زمانی که برگشتیم، بین تل خاک باید به دنبال خانه مان می گشتیم. هیچ چیز سر جایش نبود، جز آوار و خاک و غبار. جایی برای ماندن نبود. نه سقفی بود و نه خانه ای. گشتیم و چند جمدان به امانت گرفتیم. عبارت جنگ زده را تا به حال از زبان کسانی شنیده بودم که برای مصاحبه جلوی دوربین صداوسیما می آمدند. حالا ما جنگ زده ایم دل شکسته و بتیم. او در رشته تربیت مدرس دانشگاه شهید رجایی درس می خواند و به گفته خودش یک فعال تشکیلی است. می گوید: به عنوان یک فعال تشکیلی، کارم این است به مخالفان خط رهبری که آقا رانمی شناسند، همیشه توصیه کنیم وقت بگذارند و در مورد شخصیت ایشان مطالعه کنند و سخنرانی هایشان را گوش دهند، بعد قضاوت کنند. به نظرم وظیفه تک تک ما حالا همین موضوع است. مشهدی ها هم با توجه به اینکه قرار است میزبان پیکر مطهر رهبر شهید و هم جوار مزار ایشان باشند، باید بیشتر روی جهاد تبیین کار کنند.

با هم کشور را می سازیم

اگرچه تعطیلات نوروز تمام شده اما مشهد این روزها همچنان میزبان زائران است. افرادی مثل احمد درخشنده و همسرش به امام هشتم^ع پناه آورده اند. ترک آذربایجان هستند و فارسی را به سختی حرف می زنند. مرد خانواده مسلط تر است و می گوید: اگر سقف خانه بریزد روی همه ریخته است. همه باید با هم برای ساختنش تلاش کنیم. و به اقامت حدود ۱۰ روزه شان در مشهد اشاره می کند و ادامه می دهد: این چند وقت، هر چند روز میهمان یکی از مشهدی ها بودیم، دمتان گرم.

